

گفت‌وگو با ابوتراب خسروی**درباره ادبیات داستانی امروز و سبک و سیاق نویسندگی اش**

به ادبیات داستانی روح ایرانی بدمیم

مریم شهبازی**خبرنگار**

تنها تصورش کافی است تا خستگی را بر تن نباشاند، اینکه به قصد حضوری چند ساعته نزد استاد، رنج سفری هزار کیلومتری را متحمل شوی، آن هم با اتوبوس‌های چهل سال قبل و مسیری نه چندان هموار! آخر سر هم بی هیچ استراحتی، همان طور که آمده بودی به شهر بازگردی؛ اتفاقی که برای اغلب ما به قصه می‌ماند. اما برای «ابوتراب خسروی» راهی بود برای دستیابی به آرزوی دیرینه‌اش. از شیراز رهسپار تهران می‌شد تا هوشنگ گلشیری، داستان تازه‌اش را نقد کند و بلافاصله هم بازمی‌گشت و شاید این یکی از همان دلایلی است که امروز به یکی از نام‌های ماندگار ادبیات داستانی ما تبدیل شده، نویسنده‌ای که همان معدود دیدارهای سالانه را غنیمت می‌شمرد. حالا به پشتوانه سال‌ها فعالیت جدی ادبی، تأکیدش بر این است که دیگر وقت آن رسیده نویسدگان مان ایرانی بنویسند، تا همچون دوران کهن، هویت ایرانی به آثار ادبی هم راه پیدا کند و حتی امکانی شود برای راهیابی به عرصه جهانی. ناامید نیست! و ایمان دارد که نویسندگان جوان دوباره زبان و ادبیات فارسی را به روزهای اوج خود بازمی‌گردانند؛ از همین رو توصیه‌اش این است که صبر کنیم تا ستاره‌های نسل امروز فرصتی برای معرفی بیابند. اگر تا امروز مخاطب نوشته‌های او نبوده اید در خلال این گفت‌وگو، هم مختصری با حال و هوای حاکم بر نوشته‌های ابوتراب خسروی آشنا می‌شوید و هم توصیه‌های او خطاب به نویسندگان جوان را می‌خوانید.

■ **فعالیت ادبی شمار ریشه در دوره کودکی و فضای حاکم بر خانواده‌تان دارد یا این علاقه‌مندی در مسیر کسب تحصیل و زندگی حاصل شد؟**

در خانه ما کتاب زیاد بود، اما فقط آثار دینی. آن‌هم به خاطر پدرم که مردی بشدت مذهبی به شمار می‌آمد. والدینم اهل ادبیات نبودند که علاقه‌مندی‌ام را نشأت گرفته از آنان بدانم، با این حال تولد و زندگی در شهری همچون شیراز که طی قرن‌ها ستر رخدادهای فرهنگی بوده ساکنانش را خواه ناخواه به‌سوی ادبیات سوق می‌دهد. هنوز به خاطرم مانده که اغلب پیرزن‌ها و پیرمردا اشعار حافظ و سعدی را از حفظ بودند. دنیای عجیب ادبیات تا حدی در روح و جانم ریشه دوانده بود و بزرگ‌ترین آرزوی دوران کودکی‌ام این بود که در بزرگسالی نویسنده شوم؛ خواست‌های که هیچ‌گاه از آن دست نکشیدم.

■ **اماشغل معلمی را در پیش گرفتید!**

بله، برای سال‌ها معلم کودکان استثنایی بودم و همچنین مسئولیت مراکز آموزشی این دانش‌آموزان را به عهده داشتم، البته به تدریس ادبیات در مدارس عالی می‌شدم، بعد از داشتم. ادبیات مهم‌ترین مشغله ذهنی‌ام نبود و هیچ‌گاه از آن دور نشدم؛ حتی حرفه معلمی و کار با این بچه‌ها هم من کمک کرد تا درکی نسبی از درد و رنج پیدا کنم که پشتوانه داستان‌هایم شد. آن‌ها و هراسی که در ذات زندگی آن سال‌ها، بویژه در دوران جنگ بود هم تأثیر زیادی داشت. من از کودکی با ادبیات زندگی کردم، از همان دوران دبستان هم داستان می‌نوشتم، هرچند که همواره به بازخوانی و رereوی می‌شدم. تأکید سفت و سختی داشت مبنی بر اینکه ادبیات مانع ساختن اندیشه‌ام می‌شود.

■ **چیزی از آن نخستین داستان‌ها به خاطرتان ماند؟**

بله، داستان عجیبی در ذهن داشتم، درباره منطقه‌ای گرمسیر و برفی که به یک‌باره از آسمان فرومی‌ریزد و خروار از آن در چشم نوادای تلنبار می‌شود. شخصیت این داستان بزرگ و بزرگ‌تری می‌شدم. تأکید شد که هیچ‌گاه از چشمانم نمی‌رود تا جایی که همه را از نگاهش فراری می‌دهد. در نهایت هم به یک بلندی می‌رود، روبه دریا می‌نشیند و بایک دشنه برف‌های آبلغشته شده در چشم‌هایش را بیرون می‌آورد این مضمون کودکانه برای سال‌ها ذهنم را مشغول کرده بود.

■ **پس ریشه فضای سورتان نوشته‌هایتان را باید در همان سال‌های کودکی‌تان جست‌وجو کرد!**

نمی‌دانم، شاید. این نخستین داستانی بود که از کودکی در سر داشتم، بارها هم آن را نوشتم اما هیچ‌گاه چیزی نشد که می‌خواستم. داستان یعنی تکنیک، اینکه چطور و از کجا شروع کنی که من هیچ چیزی از آن نمی‌دانستم. آن‌قدر عاشق ادبیات بودم که به‌جای درس خواندن همه پاورقی‌های آن روزگار از جمله آثار «رسول ارفوقی کرمانی»، «سبکتکین سالور» و «منوچهر مطیعی» را در دنبال می‌کردم.

■ **چرا آن‌قدر دیر به فکر انتشار نخستین اثرتان افتادید؟ مجموعه داستان «هاویه» سال ۱۳۷۰ منتشر شد!**

کمال‌گرا بودم و به انتشار هر نوشته‌ای راضی نمی‌شدم؛ حتی قصد انتشار این مجموعه را هم نداشتم، «هاویه» را به پیشنهاد دوستی به‌نام «شاپور بنیاد» منتشر کردم؛ شاعر شهیدی که به‌رغم سرودن اشعار بسیار خوب، همچنان مهجور مانده است. در شیراز دست به انتشار یکسری کتاب با عنوان «حلقه نیلوفری»، «دربار دانه شعر و داستان زد که «هاویه» هم در خلال آن منتشر شد؛ البته نخستین چاپ آن به خاطر توزیع بد دیده نشد و همین شد که بعدها آن را به

ناشران تهران دادم.

■ **چطور می‌شود که از شما به‌عنوان شاگرد خلف هوشنگ گلشیری یاد می‌کنند اما خودتان معتقدید نویسنده‌ای غریبی هستید؟**

پاسخ سؤال تان به شرایط زندگی‌مان بازمی‌گردد، از آنجایی که پدرم نظامی بود برای دوره‌ای ساکن اصفهان شدم، آغاز آشنایی‌ام با گلشیری هم به همان دوران بازمی‌گردد؛ معلم انشا و دستور زبان مدرسه‌ای بود که در آن درس می‌خواندم. متنی از من خواند و تشویقم کرد نوشتن را جدی بگیرم. با این حال این شانس را نداشتم که از حضور مستمر گلشیری بهره‌مند شوم چراکه کمی بعد به تهران مهاجرت کرد و دیگر او را تا سال ۶۷ ندیدم. بعدها که به شیراز بازگشتم با هر سختی که بود سالی یک‌مرتبه خودم را به تهران می‌رساندم تا فرصت آن را بایم که داستانم را بخواند، نقد کند و من از او یاد بگیرم. شاید باورتان نشود اما همان اندک دیدارها هم شرایط سختی داشت، سالی یک‌مرتبه داستانی را که نوشته بودم، برمی‌داختم سوار اتوبوس می‌شدم، بعد از ساعت‌ها به تهران می‌رسیدم و قرار ملاقاتی می‌گذاختم. گلشیری داستان را می‌خواند و نقاط ضعف و قوتش را می‌گفت، من هم شب‌نشده دوباره سوار اتوبوس می‌شدم و به شیراز برمی‌گشتم. هنوز هم بعد از گذشت سال‌ها خودم را شاگرد کوچکش می‌دانم.

■ **و رفتار گلشیری با جوانانی که همچون شما برای دیدار با او چنین سختی‌هایی متحمل می‌شدند؛ چطور بود؟**

هوشنگ گلشیری بی‌هیچ اغراقی شیفته ادبیات بود، با آن نفس می‌کشید و زندگی می‌کرد، آن‌قدر که بعید می‌دانم به این راحتی با فردی همچون او در داستان‌نویسی‌مان روبه‌رو شویم. ذهنیت عجیبی نسبت به هستی و ادبیات داشت که او را متمایز از دیگران می‌کرد. نه‌تنها با آثاری که خلق کرد، بلکه با تیزبینی‌اش در شناخت استعدادها حق بسیاری بر گردن ادبیات داستانی معاصرمان دارد آن‌قدر که می‌توان ادبیات داستانی ایران را به قبل و بعد از هوشنگ گلشیری تقسیم کرد.

■ **این جایگاه را حتی در مقایسه با دیگر نویسندگان دهه طلایی ادبیات ایران نیز همچنان برای گلشیری قائل هستید؟**

بله، زندگی گلشیری از دو جهت بسیار مهم قابل بررسی است، یکی نویسندگی و دیگری معلمی‌اش. به اعتقاد من وجه معلمی‌اش خیلی بزرگ‌تر و اثرگذارتر بود. هرچند که به‌هر حال نویسنده اثرگذار و بسیار مهمی نیز بوده و هست، آن‌چنانکه آثارش همچنان در ادبیات با ایفای نقش می‌کند. ■ **بازگردیم به نوشته‌های خودتان. تقریباً محال است اثری از شما بخواهیم که به‌نوعی با ادبیات کهن در آمیخته نباشد، از چرایی اهیتی بگویید که برای این دو قائل هستید!**

جامعه ایرانی بر خوردار از گذشته ادبی و زبانی حیرت‌انگیزی است که نظیر ندارد. در فارسی به قول قدیمی‌ها یا شاهکارهای زبانی فناناپذیری روبه‌رو هستیم. کافی است نگاهی به گذشته بیندازید تا با آثار سترگی همچون شاهنامه، گلستان، بوستان، مثنوی و شاهکارهای دیگری روبه‌رو شوید که هر یک به تنهایی برای سرفرازی ملتی کافی هستند. مواجهه با این تعداد شاعر و نویسنده بزرگ در روزگار کهن مان حیرت‌انگیز است؛ پشتوانه زبان فارسی چنین شاهکارهایی است. با این حال داستان به سبک و سیاق امروز‌اش پدیده‌ای نو و حاصل دوران مدرن است که نه‌تنها در ایران، بلکه حتی در اروپا هم سابقه چندان زیادی ندارد. به اتکا این مسأله باید ادبیات داستانی را از آن خود کنیم و آن را با مشخصات فرهنگی جامعه‌مان درآمیзем.

مخالف بهره‌مندی از تکنیک‌های ادبی غربی نیستم بویژه که فرهنگ ملت‌های مختلف همچون اقبانیوس به یکدیگر راه دارند و ایرادی ندارد یک هنر وارداتی را خاص جامعه خودمان سازیم، همان‌طور که نگارگری یا مینیاتور را از چینی‌ها یاد گرفتیم و مینیاتور ایرانی را به وجود آوردیم درباره داستان کوتاه و رمان هم باید چنین کنیم و آثاری بنویسیم که مشخص و هویت ایرانی داشته باشند. اگر چنین نکنیم آثار ادبی‌مان کپی‌های دست چندی از نوشته‌های غربیان می‌شود و طبیعی است در عرصه جهانی هم دیگر حرفی برای گفتن نداشته باشیم. هرچند که کار ساده‌ای نیست چراکه در شرایطی زندگی می‌کنیم که حصر سیاسی و اقتصادی تأثیر بسیاری بر فرهنگمان هم به‌جای گذاشته است.

■ **در شرایط فعلی چه جایگامی برای ادبیات داستانی ایران قائل هستید؟**

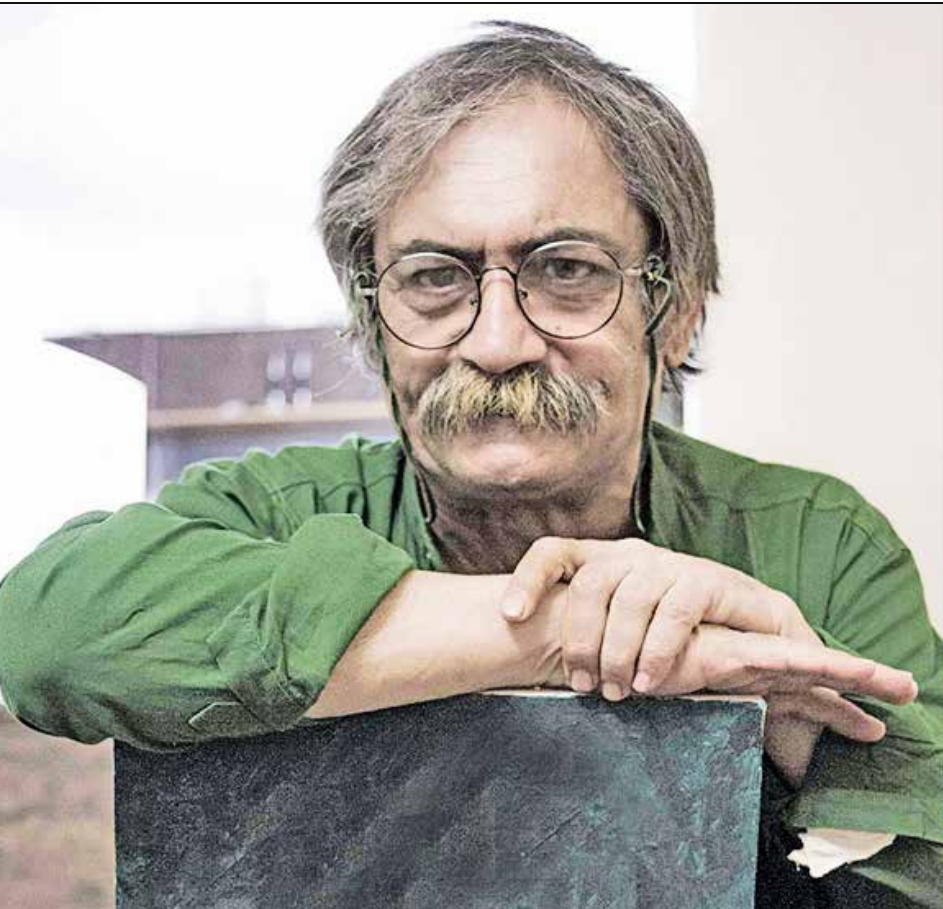
حتی حالا که هنوز به سمت ایرانی ساختن ادبیات داستانی‌مان نرفته‌ایم، با آثار شاخصی در داستان کوتاه روبه‌رو هستیم که چیزی کم از آثار غربی‌ها ندارد. البته در رمان با ضعف‌هایی روبه‌رو هستیم که از دلایل مختلفی نشأت می‌گیرد. با نویسندگانی روبه‌رو هستیم که قابل قیاس با چهره‌های جهانی هستند. نمونه‌اش محمود دولت‌آبادی با آثار متنوعی که طی ۵۰ سال خلق کرده است. از جوانان و همه آن‌هایی که مرغ همسایه را غاز می‌بینند می‌خواهم کارهای کوتاه‌دولت‌آبادی را بخوانند و ببینند چه آثاری مابندی خلق کرده. حتی در عرصه رمان هم برخی نوشته‌های او شاهکارهای ادبی هستند؛ البته شاید جوانان مجالی برای مطالعه همه کارهای دولت‌آبادی نداشته باشند اما از آنان دعوت می‌کنم حتماً «هجرت سلیمان»، «لا‌ی‌های بیابانی»، «بابشیرو»... را بخوانند تا بعد به شاهکارهایی همچون «جای خالی سلوچ» و کارهای بزرگی نظیر «کلیدرا» و «روزگار سپری‌شده مردم سالخورده» برسند. نوعی که در کارهای دولت‌آبادی است شگفت‌انگیز و که همان غیبه پراکنگیز است. کاری که او برای تاریخ ادبیات ما کرده قابل چشم‌پوشی نیست.

■ **جوانان امروز دیگر نیازی به طی مسافتی طولانی آن هم با اتوبوس برای بهره‌مندی چندساعته از حضور بزرگان ادبی ندارند؛ به لطف دنیای مدرن امکان تعامل با چهره‌های شاخص ادبیات هم خیلی راحت شده، از سویی با انواع کارگاه‌های داستانی نویسی و حتی کتاب‌های آموزشی تألیفی و ترجمه روبه‌رو هستیم؛ باین حال به‌نظر می‌رسد هنوز با درخششی شبیه آنچه در نسل شما و حتی دهه‌های قبل دیدیم در نوشته‌های آنان روبه‌رو نیستیم؛ چرا؟**

آن‌طور نیست که گمان کنیم همه اتفاق‌های مهم ادبی در دهه‌های چهل و پنجاه و حتی شصت جمع شده‌اند، حالا هم با آثار خوبی از سوی جوانان روبه‌رو هستیم منتنی باید قدرش را بشمیم تا زمان بگذرد. هر نسلی ستاره‌های خاص خود را دارد، از میان نویسندگان جوان‌تر کارهای «کیهان خاجانی» من را شگفت‌زده کرده، او چهره‌ای است که برای ادبیات غنیمت است. «محمد طلوعی» هم نویسنده فوق‌العاده‌ای است، نوشته‌های «قاسم شکری» هم همین‌طور. این فرهنگ بالنده مدام در حال معرفی چهره‌های سرزنده و خلاق به جامعه‌مان است و من به این مسأله ایمان دارم.

■ **باین تفاسیر شما محدودیت‌های فعلی را هم مانعی جدی بر سر راه خلق آثار ماندگار نمی‌دانید؟**

نه، هیچ شرایط و هیچ فردی قادر به ایجاد توقف در جریان فرهنگ نیست، فرهنگ اتفاقی نیست که کسی بتواند مانع آن شود.

**مشهوری آتین**

تاریخ در نوشته‌های من حکم همان بستری را دارد که اشاره کردید، ابزاری است که برای روایت داستان‌ها و رمان‌های خود از آن بهره می‌گیرم. هر استفاده‌ای از تاریخ به‌نوعی یادآوری بخشی از آن برای خواننده است که اگر بتواند مخاطبان را به مطالعه جدی واقعه مذکور بکشانند اتفاق مهمی رخ داده است.

■ **توجهی را که نویسندگان نسل شما و همچنین دوره‌های قبل به مباحثی همچون اسطوره‌ها و ادبیات کهن داشته‌اید در نویسندگان نسل امروز نمی‌بینیم. باین حال امیدوار به تغییرات بزرگی هستید، این خوش‌بینی در نتیجه آثاری است که در خلال حضورتان در داور ی جوایز ادبی خواننده‌ایا یا فعالیت افراد دغدغه‌مندی که اشاره کردید؟**

آن‌طور نیست که بگویم جوانان هیچ توجهی به این نکات ندارند، اتفاقاً برخی از آنها نویسندگان بسیار مطلع‌ی هستند، آن‌قدر تحت تأثیر نوشته‌های برخی از آنان همچون خاتجانی قرار گرفته‌ام که حتی از او یاد می‌گیرم. نه‌تنها داستان‌نویس خوبی است بلکه منتقد جامع‌الاطراف نیز به‌نظر می‌رسد. ضعف‌های وضعیت فعلی را نمی‌توان به همه جوانان نسبت داد، برخی از آنان واقعاً عاشق هستند.

■ **فکری کنید بتوان به گذر تأثیرپذیری ادبیات داستانی جهان از کشورمان امیدوار شد؟**

ادبیات جهان بیش از همه تحت تأثیر سه متن کهن قرار گرفته، یکی از آنها افسانه‌های هزار و یک شب است که بخش عمده‌اش را ایرانیان نوشته‌اند و دیگری کتاب مقدس مشتمل بر عهد عتیق و جدید (ادبیات یونان باستان) است. بخشی از هزار و یک شب، قصه‌های ایرانی هستند، از همین رو جای تردید نیست که ما در ادبیات جهان سهم مهمی داریم، منتهی مسأله مهجور ماندن ادبیات مان به دلایل مختلفی از جمله سیاسی، اقتصادی و حتی اجتماعی بازمی‌گردد. شرایط سیاسی و محدودیت‌های ناشی از آن ما را به کشوری با روابط محدود حتی‌انظر فرهنگی تبدیل کرده است. بحث سیاستمداران استثنای چراکه شرایط متفاوتی دارد و گر نه شان چندانی برای استقلال فکری جامعه‌مان قائل نیستند. باین‌حال می‌بینید که چطور مثنوی مولانا به‌محض ترجمه، به همه جهان راه پیدا کرد و چقدر از آن استقبال شد؛ رباعیات عمر خیام هم تأثیر شگرفی بر غرب به‌جای گذاشت. فرهنگ ایرانی، فرهنگ بارور و زاینده‌ای دارد و تردید ندارم که از قلم نویسندگان جوانمان صداهای تازه‌ای خواهیم شنید.

■ **از انتشار «آواز بر جبرئیل»، آخرین نوشته‌تان بیش از ۶ سال می‌گذرد، بروی شاهد عرضه اثر تازه‌ای از شما خواهیم بود؟**

بله، تا چند ماه آینده مجموعه داستانی تازه‌ای که به نوشته‌های سال‌های اخیرم تعلق دارد روانه بازار نشر می‌شود، بعداً آن نیز اگر حساسیت‌هایی که در نهایی کردن آثارم دارم اجازه بدهد یک رمان هم از من منتشر می‌شود. هر دو کتاب با همکاری نشر نیماژ در دسترس علاقه‌مندان قرار خواهند گرفت.

داستان‌های مجموعه‌ای که گفتم مضمون به‌هم پیوسته‌ای ندارند، انتخاب نام آن را برای روزهای آخر بازنویسی گذاشتم. اما مضمون رمان به مشغله‌ای بازمی‌گردد که از سال‌ها قبل فکرم را درگیر خودساختن تا به امروز چند مرتبه‌ای آن را نوشته و مجدد ویران کرده‌ام، بگذاردید چیزی از داستان آن نگویم تا ببینم من را به کجا می‌برد.



وجه از استاندارد‌های خود صرف‌نظر نکرده است. هر سه جلد این تریلوزی موفق به کسب جوایز ادبی شده‌اند؛ «اسفار کاتان» برنده جایزه ادبی مهرگان، «رود راوی» برنده جایزه هوشنگ گلشیری و «ملکان عذاب» نیز برنده جایزه ادبی جلال آل احمد شده، این سه‌گانه بیشتر با همراهی نشرهای دیگر منتشر شده بودند اما یکی – دو سالی است که خسروی بیشتر درباره نوشته‌های این نویسنده معاصر، اگر تا به امروز سراغ کتاب‌های او نرفته‌اید اینکه خسروی به کهن‌الگوها، اسطوره‌ها و همچنین تکرار مضامین اسطوره‌ای در آثارش توجه بسیاری دارد که تأثیر پررنگ آن را می‌توان در دو جلد نخست این سه‌گانه دید. باین حال منتقدان ادبی را در زمره نویسندگان مدرن و پیغام‌برن امروز ادبیات کشورمان می‌دانند؛ نویسنده‌ای که اغلب نوشته‌هایش در فضایی سوررئال، بر ستر جامعه امروزمان و از سویی با بهره‌مندی از تاریخ شکل گرفته‌اند.

■ **به چند سؤال قبل بازگردیم، زبان خاصی که در خلق آثار‌تان از آن بهره می‌برید منجر به آن شده که مخاطب اغلب نوشته‌های شما طیف خاصی از مخاطبان حرفه‌ای کتابخوان شوند؛ از اینکه طبقه عامه مخاطبان را از دست بدهید نگران نیستید؟**

طی تمام این سال‌ها برای آدم‌هایی از جنس خودم نوشته‌ام، خواننده کتاب‌های من به‌طور حتم مخاطبان نوشته‌های فلان پاورقی زرد نیستند. هرچند که برخلاف برخی که پاورقی نویسان را تحقیر می‌کنند چنین عقیده‌ای ندارم و معتقدم در جامعه‌ای که نظام آموزشی‌اش کمترین اهمیت‌ی برای تربیت خواننده کتاب قائل نیست پاورقی نویسانی همچون فهمیده رحیمی هم در جلب مخاطبان به دنیای کتابخوانی اثرگذارند. بالاخره از خیل عظیم جوانان و جوانانی که به‌سوی رمان‌های به اصطلاح عامه‌پسند می‌روند بخشی هم منوجه آثار جدی‌تر می‌شوند و یاد می‌گیرند که از طریق خواندن متن هم می‌توان لذت برد.

■ **البته شما هم با انتشار رمان «ملکان عذاب»، سومین جلد از تریلوزی‌تان با زبان به نسبت ساده‌تری که استفاده کردید نشان دادید که به جذب مخاطبان عامه هم علاقه دارید!**

شاید، اما هرگز از سطح استاندارد‌های خودم پایین نرفتم. مضمون این رمان چنان فرم و زبانی را طلب می‌کرد که برخی ساده‌تر از دیگر آثارم می‌دانستند.

■ **در دیگر آثار‌تان هم این روند را در پیش خواهید گرفت؟**

واقعیت این است که وقتی اثری را شروع می‌کنم تا وقتی به اتمام برسد نمی‌دانم قرار است به چه سبک باشد. نویسندگی دنیای عجیبی است، تنها مضمون است که به دست نویسنده است، مابقی آن و حتی انتخاب ساختار ادبی چیزی است که خود داستان پیش می‌برد.

■ **و این توجهی که به تاریخ دارید از جهت تلاش برای حفظ هویت‌مان است یا اینکه در حکم بستری است که داستان‌هایتان را در آن روایت می‌کنید؟**

حافظ چنین کردند و ما امروز مدیون آنها هستیم. وطن تنها آب‌وخاک نیست، زبانی است که هر جا برویم با خودمان می‌بریم، با آن می‌اندیشیم و هویت‌مان را از آن طریق نشان می‌دهیم. زبان و ادبیات، شناسنامه هر یک از ماست.

■ **این ایرانی‌سازی را تنها خاص محتوای اثر می‌دانید؟ چرا که ساختار داستان نویسی از غرب آمده!**

نه، هم فرم و هم محتوا را در این بحث مدنظر دارم که تفکیک این دو از یکدیگر امکان‌پذیر نیست، بنابراین حتی در ساختار هم نیازمند تئوری‌های خاص خودمان هستیم. یکی از مسائل جدی ما در داستان‌نویسی خلأ تفکر فلسفی است. حتی در گذشته کتاب‌های فلسفی نیاز به دیگر نقاط جهان هم را باید، به نقدی منسجم و برخوردار از پشتوانه فلسفی نیاز داریم. متأسفانه طی مقاطع مختلف تاریخی هرگز اجازه نداده‌اند که فلسفه بسط و توسعه پیدا کند. در دوران فعلی با اتفاق بسیار خوبی روبه‌رو شده‌ایم که آن فعالیت ناشرانی است که مهم‌ترین دغدغه‌شان انتشار آثار فلسفی است که به‌دنبال آن نقد ادبی جدی شکل می‌گیرد.

■ **در شرایطی که بخشی از نقد آثار فرهنگی منکی به تعداد لایک‌ها در شبکه‌های اجتماعی شده هم می‌توان به شکل‌گیری جدی عرصه نقد امید داشت؟**

بله، همین‌ها شاهد شکل‌گیری منتقدانی زیده میان جوانان هستیم که به اتکای دانش فلسفی‌شان دست به تحلیل ادبیات و هنر می‌زنند. آدم‌های دغدغه‌مندی که قدم به‌عرصه فعالیت‌های فرهنگی گذاشته‌اند بی‌شک فرهنگ و ادب مان را به سمت‌وسوی صریحی هدایت خواهند کرد. ناشران از جمله عناصر فرهنگی اثرگذارند، البته بگذریم از یکسری ناشرانی که تنها به‌صرف کار تجاری به این عرصه آمده‌اند و حتی اصول کاسی را هم بدرستی نمی‌دانند.

بویژه‌ای خاص نوشته‌های خسروی احاطه و توجهی است که ادبیات کهن دارد، آن‌چنان که نه‌تنها مضمون آثار، بلکه حتی زبانی هم که برای به‌تصویر کشیدن مجموعه داستان‌ها و رمان‌هایش استفاده می‌کند تا حد زیادی تأثیر پذیرفته از آن است. اما نکته‌ای که از نظر سبک نگارش، چه محتوایی و چه ساختاری در سه‌گانه خسروی مشهود است تفاوت «اسفار کاتان» و «رود راوی» با «ملکان عذاب» است؛ توجه نویسنده در دو رمان نخست «اسفار کاتان» و «رود راوی» بیشتر به مخاطبان کتابخوان حرفه‌ای، با آن‌طور که برخی منتقدان تأکید دارند به طیف نخبه است، نکته‌ای که خودش هم بارها به آن اذعان داشته که: «من برای مخاطبانی شبیه به خودم می‌نویسم». باین حال رمان «ملکان عذاب» به‌عنوان آخرین جلد این سه‌گانه که منتشر شد علاقه‌مندان و منتقدان ادبی را با اثری متفاوت روبه‌رو کرد. به‌نظر می‌رسد او در «ملکان عذاب» تلاش کرده مخاطبان به قول خودش میانه یا عامه را هم جذب کند؛ هرچند که تأکید کرده که به‌هیچ

توجه خاص به اسطوره‌ها و کهن الگوها

ابوتراب خسروی را می‌توان در زمره نویسندگان گزیده کار قرار داد، آن‌طور نیست که هر دو- سه سال شاهد انتشار اثر تازه‌ای از او باشیم؛ دقت و وسواسی که در انتشار نوشته‌هایش به خرج می‌دهد منجر به آن شده که اغلب آنها در فهرست برگزیدگان جوایز ادبی قرار بگیرند. «اسفار کاتان»، «رود راوی» و «ملکان عذاب»، سه رمانی هستند که در قالب یک تریلوزی و البته در فواصل زمانی قابل توجهی منتشر شده‌اند. خسروی این مجموعه را طی دوازده سال نوشته که ارتباط میان این رمان‌ها بیشتر بر مبنای ارتباط محتوایی است. که به نوعی دغدغه‌اش در اغلب نوشته‌های او به شمار می‌آید؛ مضامینی که از جمله‌شان می‌توان به فرقه‌گرایی و خرافه اشاره کرد. نکته دیگر توجهی است که در این سه‌گانه هم همچون دیگر نوشته‌هایش به تاریخ داشته و در هر یک به‌نوعی بخشی از فرهنگ تاریخی کشورمان را نشانه رفته است. همان‌طور که در خلال گفت‌وگو هم آمده، از